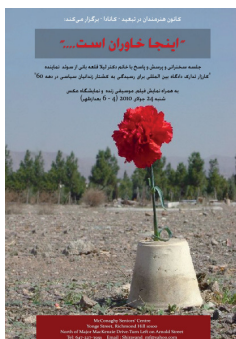


# من دردی مشترکم – مرا فریاد کن!

گزارش به حامیان کارزار در ریچموند هیل/ تورنتو – کانادا  
لیلا قلعه بانی ۲۵ ژوئیه ۲۰۱۰



بدلیل سفرهای فراوان کاری، نوشتن گزارشی از سفرم در انتظار پرواز، برایم به عادت می‌شده است. اینبار اما سفری دگرگونه و گزارشی متفاوت از کارهای همیشگی علمی – پژوهشی است که در دست تحریر دارم. گزارشی به زبان شیرین فارسی و برای دوستان و همکارانی جدید در عرصه ای دیگر، عرصه ای نوین در تاریخ مبارزات آزادیخواهانه ما ایرانیان که علاقه و توجه بسیاری را به خود جلب کرده است.

علاوه بر دیدار دوستی نازنین، معرفی "کارزار تدارک دادگاه بین المللی برای محاکمه رژیم جمهوری اسلامی به جرم جنایات علیه بشریت" به جمع تبعیدیان مقیم کانادا در مسیر برگشتن از

یک سفری کاری در امریکا در دستور کارم قرار گرفت. سفری که ابتدا قرار بود فقط یک کنفرانس علمی در جمع محققین کشورهای مختلف در باره بیماری آلزایمر باشد. اما من روانم سخت درگیر پیشگیری از بیماری مهلک اعدام جوانان زادگاهم بود تا پیشگیری و درمان بیماران سالخورده در سطح جهانی. شاید هم برای این بی وفایی ام به جامعه علمی، شایسته سرزنش باشم، اما چه کنم با این کشش درون برای اندیشیدن به جوانانی که هرگز فرصت سالخورده شدن به آنها داده نشد، و جوانان در بندگی که شاید هرگز به سنین سالخوردگی نرسند. ... روزگار وارونه ایست نازنین ...

بر خلاف همیشه، جز نام، شناختی از افرادی که باید ملاقات می‌کردم، نداشتم و "چه باید کرد؟!" از قبل برایم روشن بود. هدف اما، با باری دوستان و باران کارزار در کانادا – فرزانه زلفی، بویژه لیلا قبادی و یوسف اکرمی در "کانون هنرمندان در تبعید – کانادا" و همچنین فرامرز شیرواند، مدیر تحریریه نشریه روشنگر - که در مهمان نوازی و تلاش و برنامه ریزی برای جلسه ای منظم در جهت رساندن صدای من و همکاران در کارزار به بخشی از جامعه ایرانیان، سنگ تمام گذاشتند، برایم مشخص تر شد.

اولین باری بود که به تنهایی و در غیاب همکارانم، کارزار را به جمعی معرفی می‌کردم. جمعی چون شما دوستانی جدید و مبارزانی کارکننده که خود تجربه بسیاری از شما شاید در کنار نازنینانی بی نظیر تاریخ ایران را حتی بهتر از را چشیده اید. شاید هم با رنج اعدام، هم بندی و هم سلولی هزاران بار اعدام دست دادن عزیزی را بر دل دارید، بی در این او ضاع نابسامان و فضای بی سیاسی خارج از کشور و همچنین وجود جهانی سکینه محمدی آشتیانی، در مشکلات نمی‌توانست باشد. شرکت شما ناشی از علاقه شما به هنرمندان تواند بیاترگر گوشه ای از علاقه شما به تمامیت رژیم جمهوری اسلامی به جرم جنایات علیه بشریت در یک دادگاه مردمی بین المللی باشد.



حس غریبی بود دیدن گوشه هایی از فیلم "چند نمای ساده"، فیلمی از دوست جدیدم، یوسف اکرمی و شنیدن صدای سلماز نازنین به زبان سوندی، با سوز غریبی که در صدایش موج میزد آنچنان مرا غرق در اندوه کرد که در آغاز برنامه از خود بی خود شدم و نتوانستم چنانچه باید مراتب سپاسم از دوستان برنامه گزار و کانون هنرمندان در تبعید برای حمایت از کارزار را ادا کنم.

در بین شما احساس خودمانی بودن داشتم و مثل همیشه در کنار دوستانی که کار سیاسی کرده اند احساس غربت نمی‌کردم. اما طبق معمول در جامعه سیاسی ایرانیان خارج از ایران، یک چیز همیشه روان انسان را سوهان می‌کند و نوعی سو ظن و ذهنهای نا آرام پرسشگر، انسان را آزار می‌دهد. نفوذ نگاه هابذنبال پاسخ به پرسش وابستگی گروهی و سازمانی، در فضا پرسه می‌زند؛ "مجاهدی؟، چپی؟ ( اگر چپی کدام شان – چه سابق؟! سبزی؟ ( سبز پوشیدنی یا خوردنی – سبز الله یا سکولار - به قول دوستی: سبز یواش، سبز کم رنگ، سبز تند، یا سبز راه راه)؟! "

ولی تو هیچ کدامشان نیستی و نمی‌خواهی باشی - تو خودت هستی!

یک زجر کشیده تبعیدی که نمی‌خواهد هیچ مادری در آینده به اندازه مادرت رنج بکشد. یک دردمند بی نام و بی آزار. یک فعال ضد اعدام و یک افشاگر جنایت علیه بشریت.

اذهانی در پی آنند تا به یک جریان سیاسی وصلت کنند؛ دوست دارند، کارزار را از یک حرکت وسیع اجتماعی و متعلق به همه جریانات آزادیخواه بیرون آورده و به یک جریان سیاسی خاصی وصل کنند تا آرام بگیرند.

من اما می‌اندیشم، آیا اینهمه سال مبارزه و جذب و دفع شدن در گروه‌های سیاسی و تجربه کار تشکیلاتی کافی نیست تا ما برای نخستین بار از تجربیات خود، جدا از اینکه در چه جناح بندی و گروهی سیاسی هستیم، در راستای یک کار جمعی و پروژه مشخصی که برای همه گروه‌های سرنگونی طلب و آزادیخواه حائز اهمیت است، استفاده کنیم؟! آیا باور مشترک ما به اینکه آنچه این رژیم در حق ما انجام داده است **جنایت** بوده است (**جنایتی عظیم علیه انسان و انسانیت، جنایتی علیه حیات، جنایتی علیه بشریت**) و باور ما به اینکه باید دادگاهی این **جنایت** را بررسی کند و باور ما به اینکه این دادخواهی در تاریخ ثبت شود و به لحاظ حقوقی ضربه ای کاری بر جانبان حاکم بر ایران در سطح بین المللی وارد آورد یاریگرمان خواهد بود. آیا همدردی و همدلی ما برای مستند سازی و ثبت محکمه پسند این کشتارها و شکنجه‌ها منجر به نوعی همکاری در راستای این پروژه مشخص خواهد شد؟ آیا می‌توانیم با این تجربه، تلاش رژیم برای افزایش جو بی اعتمادی در بین گروه‌های ترقی خواه و سرنگونی طلب را ناکام بگذاریم و در راستای همدردی و همدلی نمونه ای موفق از همکاری را به جهانیان ارائه دهیم؟ در این صورت این نخستین تجربه متحدانه ما خواهد بود و راهگشایی برای آینده.

باری، جمع‌تان جمع بسیار خوبی بود! هر چند کمبود حضور جوانان در برنامه برابم مشهود و تامل بر انگیز بود. امید داشتم جوانان بیشتری علاقمند به دانستن و پند گرفتن از آنچه که بر ما و نسل ما گذشت باشند تا از تکرار تاریخ همین دهه‌های گذشته جلوگیری شود.

از سوالات و نظرات تان درس گرفتم و راهگشایی شد به سوی آینده. در پایان جلسه پرسش و پاسخ، عزم برای برنامه‌های بعدی توسط **کارزار** و بردن این حرکت اجتماعی به میان دوستداران این دادگاه به شیوه جلسات عمومی در سطح جهانی جزم تر شد.

توضیحی کوتاه در تکمیل گفتگویمان و جلوگیری از سوی تفاهم را ضروری می‌دانم:

مصمم هستیم پرچم این دادگاه را که خواست همه قربانیان جنایات این رژیم است به دست خود قربانیان که صاحبان اصلی آنند بسپاریم. چرا که این **کارزار متعلق به تمامی خانواده‌های جانباختگان و تمامی جان بدر بردگان از سیاهچال‌های مخوف این رژیم ضد بشری است.**

ضمن سپاس و احترام به تمامی زحماتی که فعالین و گروه‌های سیاسی تاکنون برای جمع آوری، ثبت و انتشار اسناد جنایات رژیم در دهه شصت کشیده‌اند و ما از یکایک آن‌ها در این دادخواهی استفاده خواهیم کرد، از سپردن پرچم **کارزار** به یک گروه سیاسی خاص اجتناب خواهیم کرد. چرا که این کار از گستردگی اجتماعی و مردمی بودن آن می‌کاهد و اعتماد بسیاری از خانواده‌ها را خدشه دار خواهد کرد. این اسناد و مدارک متعلق به تاریخ و متعلق به خود قربانیان است و از آن باید پاسداری کرد تا از استفاده ابزاری از آن توسط هر جریان سیاسی و به اصطلاح حقوق بشری ایرانی و غیر ایرانی و هر نهاد وابسته به دولت‌های سرمایه داری در راستای بقای بخشی از عاملین جنایت و توجیه جنایات آنها جلوگیری به عمل آید.

این یک حرکتی است خود جوش، جنبشی و مردمی که از دل خود زندانیان سیاسی سابق و خانواده‌های جانباختگان در آمده است. حرکتی است که از پایین و توسط قربانیان شکل گرفته و از آن همه مردمی است که کارزار را متعلق به خود دانسته به آن یاری می‌رسانند. هیچ مرزبندی برای قربانیان این جنایات هولناک وجود ندارد. کارزار متعلق به همه قربانیان (دهه ۶۰) از هر گروه و دسته سیاسی است که به دلیل عقیده و باور خود به قتل رسیده و یا زندانی و شکنجه شده‌اند. در این راستا از همه رنج کشیدگان و فعالین سیاسی درخواست می‌کنیم که، باخواست فردی و عنوان فردی و نه عناوین گروهی و سازمانی، ما را یاری رسانند.

از نظر من بزرگترین فاجعه‌ای که میتواند در رابطه با **کارزار** اتفاق بیفتد عدم همکاری خود قربانیان به دلیل فشار روانی ناشی از یاد آوری فجایع دردناک، یا وابستگی سیاسی و گروهی، ترس از رژیم و یا هر دلیل ناشناخته دیگر است. ما **کارزار** را متعلق به همه می‌دانیم و فرصتی برای همه قربانیان برای دادخواهی در حالی که ما از درگیر شدن **کارزار** در رابطه‌های گروهی و سازمانی پرهیز می‌کنیم.

تنها خط قرمز و مرزبندی اصلی ما با تمامیت رژیم جمهوری اسلامی و همه کسانی است که **شریک جنایات رژیم** هستند آنانی که به دلیل تضاد منافع به حاشیه حکومت رانده شده و خود را "اپوزسیون رژیم" می‌دانند؛ اینان امروز کاری جز توجیه جنایت رژیم و پیش بردن خط بقای حاکمیت ندارند. این‌ها حتی اگر به جنایات خود اعتراف کنند، باز هم باید پاسخگوی اعمال خود در آن دهه خونین باشند.

ما هرگز و هرگز نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم.

امید که این دیدارمان آغازی بر تشکیل گروه‌های کاری در کانادا و همکاریهای گسترده شما با **کارزار** باشد.